

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

طلیعه بحث جدید

بحمدالله در سه ماه رمضان، بحث نماز مسافر را از متن تحریر الوسیله‌ی امام مطرح کردیم. سال گذشته قاعده‌ی میسور را مطرح کردیم ولی دیدیم این بحث باقی می‌ماند لذا بنا گذاشتیم که امسال ان‌شاءالله بحث نماز مسافر را دنبال کنیم. تا به حال از متن تحریر شش مسئله را بحث کردیم و رسیدیم به مسئله‌ی هفتم.

مسئله‌ی هفتم از تحریر الوسیله

در مسئله هفتم امام (رضوان الله تعالی علیه) می‌فرمایند «لو اعتقد كونه مسافةً فقصر ثم ظهر عدمها وجبت الإعادة». دو فرع را در این مسئله مطرح کردند:

1) اگر کسی مقداری راه را برود و اعتقد به اینکه این مقدار به اندازه‌ی حدّ مسافت است و نمازش را شکسته خواند، اما بعداً معلوم شد که این مقدار به اندازه‌ی حدّ مسافت نبوده؛ اعاده واجب است.

2) عکس فرع اول یعنی «و لو اعتقد عدم كونه مسافةً» اگر مقداری سیر کرد و اعتقاد پیدا کرد بر اینکه به حدّ مسافت نرسیده و نمازش را تمام خواند ولی بعد معلوم شد که به حدّ مسافت رسیده و باید نماز را قصرأ می‌خواند. مرحوم امام و جمع دیگری از بزرگان فقها مثل مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی می‌گویند اگر در داخل وقت هست «وجبت الاعادة» اگر در خارج وقت هست احتیاط وجوبی در قضااست^[1].

اقوال در مسئله

در صورت اول ظاهراً مسئله اختلافی نیست یعنی اگر باید نماز را تمام می‌خوانده ولی به اعتقاد اینکه به حدّ مسافت رسیده نماز را قصرأ خواند همه‌ی فقها بالاتفاق می‌گویند اعاده واجب است. یعنی هیچ اختلافی در قصر فی موضع ندارند. البته با این فرض که «اعتقد كونه مسافةً قصرَ ثم ظهر عدمها».

اما عکس قضیه یعنی اتمام فی موضع القصر بر فرض اعتقاد - البته فروعی دارد که عرض می‌کنیم - بنا بر قول مشهور فقها در داخل وقت اعاده و در خارج وقت قضاء کند. قول دوم، قول امام و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی است که در داخل وقت اعاده کند و در خارج وقت احتیاط وجوبی در قضااست. قول سوم قول مرحوم آقای خوئی و جمع دیگری از تلامذه‌ی ایشان است که می‌گویند اگر داخل وقت است فقط اعاده کند اما اگر خارج وقت بود قضا واجب نیست حتی احتیاط وجوبی هم ندارد.

مرحوم امام این مسئله را به عنوان مسئله‌ی هفتم و مرحوم سید در مسئله‌ی نه ذکر کرده‌اند. سید در هر دو صورت فتوای به وجوب اعاده در داخل وقت و قضا در خارج وقت دارد. در صورت دوم که عرض کردیم اختلاف‌مائی وجود دارد و اشاره به فتاوا هم کردیم؛ اما نوع محشین نظریه‌ی مرحوم سید را دارند.

کلام مرحوم سید در مسئله

اینجا مرحوم سید این عبارت را دارد «لو اعتقد كونه مسافة فقصر ثم ظهر عدمها وجبت الإعادة و كذا لو اعتقد عدم كونه مسافة»^[2].

مسئله‌ی دیگری هم در احکام صلاة مسافر به عنوان مسئله سوم از متن عروه مطرح شده است. «لو صلى المسافر بعد تحقق شرائط القصر تماماً» یعنی اتمام فی موضع القصر. مرحوم سید چند صورت را در این فرض بیان می‌کنند:

(1) «فإما أن يكون عالماً بالحكم و الموضوع أو جاهلاً بهما أو بأحدهما أو ناسياً». در آنجا می‌فرماید «فإن كان عالماً بالحكم و الموضوع عامداً في غير الأماكن الأربعة بطلت صلاته و وجب عليه الإعادة في الوقت و القضاء في خارجه». این خیلی روشن است اگر کسی هم عالم به حکم است یعنی می‌داند مسافر نمازش قصر است، موضوع را هم می‌داند که در چهار فرسخی نمازش قصر است و الآن می‌داند موضوع محقق است، اگر نماز را تمام خواند روشن است که باید اعاده کند.

(2) «و إن كان جاهلاً بأصل الحكم و إن حكم المسافر التقصير لم يجب عليه الإعادة فضلاً عن القضاء» تازه اسلام آورده و نمی‌داند چنین حکمی وجود دارد اعاده واجب نیست فضلاً عن القضاء.

(3) «إن كان عالماً بأصل الحكم و جاهلاً ببعض الخصوصيات» اگر اصل وجوب تقصیر را می‌داند اما نمی‌داند که ملاک چهار فرسخ است یعنی خصوصیات را نمی‌داند؛ «مثل أن السفر إلى أربعة فراسخ مع قصد الرجوع يوجب القصر أو أن المسافة ثمانية» در این موارد هم اگر نمازش را به صورت تمام خواند «وجب عليه الإعادة أو القضاء».

(4) «إذا كان عالماً بالحكم جاهلاً بالموضوع» که این صورت همین است که در مسئله‌ی نهم عروه و مسئله‌ی هفتم تحریر مطرح شده است. «كما إذا تخيل عدم كون مقصده مسافةً مع كونه مسافةً فإنه لو أتم وجب عليه الإعادة أو القضاء» اینجا هم سید می‌فرماید اگر تمام خواند اتمام فی موضع القصر است لذا اعاده و قضا واجب است. این مطلب قرینه می‌شود که «لو اعتقد» در مسئله نهم بحث موضوعی است نه حکمی.

(5) بحث نسیان است «أما إذا كان ناسياً لسفره» که ربطی به بحث ما ندارد^[3].

به قرینه‌ی مسئله‌ای که ذکر کردیم «لو اعتقد» برای جایی است که کسی عالم به اصل حکم هست و می‌داند مسافر وجب علیه القصر اما در موضوع اشتباه کرده، خیال می‌کند حد مسافت هست، شکسته می‌خواند بعد معلوم می‌شود حد مسافت نبوده یا خیال می‌کند حد مسافت نیست تمام می‌خواند بعد معلوم می‌شود حد مسافت بوده و باید شکسته می‌خوانده!

کلام مرحوم حکیم و مرحوم خوئی

یک بحث از نظر قواعد و یک بحث از حیث روایات است. از حیث روایات مرحوم آقای حکیم جمله‌ای دارند که مرحوم آقای خوئی هم از آن تبعیت کرده‌اند. در کلمات دیگران هم این مطلب آمده است. ایشان گفته‌اند این مورد از موضوع بحث إجزاء

خارج است. یعنی کسی نباید تخیل کند که «اعتقدَ کونه مسافَةً» نمازش را قصر خوانده و بعد معلوم شد مسافت نبوده و باید تمام می خوانده مربوط به بحث اجزاء است. به بیان دیگر اگر قائلی بگویند اینجا قائل به اجزاء بشویم یا در فرض دوم که عکس این هست «اعتقدَ عدم کونه مسافَةً» تمام خوانده و بعد معلوم می شود مسافت بوده و باید قصر می خوانده، آیا می توان بحث اجزاء را در اینجا مطرح کرد یا خیر؟

مرحوم آقای حکیم می فرمایند ما در مباحث اصولی قائلیم به اینکه اصل عدم الاجزاء است یعنی در احکام ظاهریه قائلیم به اینکه مجزی از احکام واقعیه نیست؛ ولی نکته این است که این مورد از مورد بحث اجزاء خارج است چون بحث اجزاء در جایی است که امر ظاهری مثل استصحابی یا روایت باشد بعد کشف خلاف بشود تا بگوییم آیا مجزی است یا نه؟ اما اینجا یک امر خیالی وجود دارد یا به تعبیر ایشان خطئی و خیالی. مکلف خیال کرده که در اینجا مأمور به او تمام است یا مأمور به او قصر است. چون خیال کرده از موضوع بحث اجزاء خارج است. عرض کردم این را مرحوم آقای حکیم در مستمسک^[4] و آقای خوئی می فرمایند^[5].

بررسی کلام مرحوم حکیم و مرحوم خوئی

اصل این مطلب روشن است و اول کسی که این مطلب را تنبیه داده مرحوم آخوند در تنبیهاات بحث اجزاء است. ایشان در تنبیهاات بحث اجزاء می فرماید این نزاع که آیا قطع به امر مجزی از امر واقعی هست یا نه، جایی است که ما یا امر اضطراری یا امر ظاهری داشته باشیم اما مواردی که امر خیالی است از محل بحث خارج است و داخل در بحث اجزاء نیست^[6]. پس کبرا درست است «مع وجود الامر الخطئی الخیالی لا مجال للبحث عن الاجزاء». ولی آیا واقعاً در اینجا فرمایش مرحوم آقای حکیم و به تبعش مرحوم آقای خوئی همین طور است؟

اعتقدَ دو مصداق دارد (1) علم به اینکه مسافت هست (2) علم به اینکه مسافت نیست. مگر شما نمی گوید علم حجت است؟ مگر قطع را سواءً كان القطع بالحکم یا قطع بالموضوع برای شما حجت نیست؟ روح بحث اجزاء این است که اگر در زمانی یک عملی را بر طبق یک حجتی انجام دادیم بعداً انکشف که این حجت درست نبوده و انکشاف الخلاف آیا مجزی است یا مجزی نیست؟! آن نکته ای که مرحوم آخوند دارند و کبرایش درست است این است که کسی تخیل حجت کند ولی اینجا که تخیل حجت نیست. با علم به اینکه مسافت است نمازش را قصر خوانده شما هم که می گوید علم حجت است لذا نمی شود از موارد بحث خیال و امر خیالی مطرح کنیم. مکلف حجت داشته اگر بعداً هم برایش کشف خلاف نشود روز قیامت نمی گویند چرا نمازت را قصر خواندی؟ می گوید من علم داشتم مسافت بوده و علم پیدا کردم به حدّ مسافت رسیدم نمازم را قصر خواندم.

موضوع بحث اجزاء وجود الحجة الظاهریه و وجود الحجة الاضطراریه است. حجتی داشته باشد و این غیر از مسئله ی تخیل است. تخیل این است که من خیال کنم روایتی وجود دارد و بر حسب روایتی فتوا بدهم به اینکه در زمان غیبت نماز جمعه واجب نیست بعداً به ادله ی دیگر می رسم می بینم ادله دلالت دارد که نماز جمعه در زمان غیبت هم واجب است. اینجا بحث اجزاء مطرح نیست برای اینکه من خیال می کردم روایت و مستندی وجود دارد. ولی اینجا اعتقاد پیدا کرده است.

لذا یک مصداق علم است اما مصداق دوم که آقای خوئی مصداق را اشاره فرمودند اگر بیّنه قائم شد و گفت اینجایی که رسیدید حد مسافت است، شما چه می فرمایید؟ اینجا که امر ظاهری واضح است و مرحوم خوئی می فرمایند «و کذا الحال لو قامت البیّنة بحیث تحقق معه الأمر الظاهری، فانّ اجزاء مغیاً بعدم انکشاف الخلاف». این همان نظریه ی اصولی شان است که اینجا مطرح کردند. اگر بیّنه قائم بشود که اینجا چهار فرسخ هست این هم نمازش را قصر خواند، - با قطع نظر از مقام دوم که بحث روایات است - مبتنی بر این است که ببینیم در اصول قائل به اجزاء هستیم یا قائل به اجزاء نیستیم؟ ولی ربطی به بحث امر خیالی ندارد.

پس عرض ما این است که «لو اعتقد» چه بالعلم باشد و چه بالبینه در هر دو صورت از مسئله‌ی امر خیالی خطئی خارج است. آقای خوئی در یک قسمت از آقای حکیم تبعیت کرده‌اند. بعضی از تلامذه‌ی مرحوم آقای خوئی در مبانی منهاج الصالحین هم عین مطلب ایشان را دارند که به نظر ما درست نیست چون اعتقاد همان علم است. چه حجیت قطع را کما علیه المشهور ذاتی بدانیم و چه ذاتی ندانیم که مختار ما همین است ولی بالأخره حجت است. در بحث اجزاء ملاک این است که حین العمل حجّتی دارم که عمل من مستند به او باشد، بعداً اگر کشف خلاف شد بحث می‌کنیم که آیا این مجزی است یا مجزی نیست.

مبنای مرحوم آخوند در بحث اجزاء این بود که ایشان ابتدا بین اماره‌ی قائمه بر حکم با اماره‌ی قائمه‌ی بر موضوع و متعلق تفصیل می‌دهد. در امر ظاهری دال بر حکم چه اصل عملی باشد و چه اماره باشد قائل به عدم اجزاء است، اما در امر ظاهری قائم بر موضوع، متعلق، اجزاء و شرایط بین اصل عملی و بین اماره فرق قائل است. در اصل عملی قائل به اجزاء می‌شود و در اماره می‌فرماید روی مبنای طریقت ما قائل به عدم اجزاءیم، ولی روی مبنای سببیت اجزاء را می‌پذیرد.

ما در آنجا قائل به اجزائیم و اثبات کردیم که قواعد اقتضای اجزاء دارد. نکته‌ای که ما مخصوصاً در مباحث جلد دوم روی آن تأکید داشتیم و اواخر هم در استصحاب خیلی روی آن تأکید داشتیم فرقی است که آقایان بین اصل و اماره می‌گذارند. ما این را تا یک حدی انکار کردیم که من این را اشاره کنم.

قبول داریم که بین اصل و اماره تا حدّی از لحاظ موضوعاً اختلاف است ولو آن بحث موضوع و موردی که نائینی فرموده را رد کردیم. قبول داریم که آنچه آقایان به آن اماره می‌گویند کاشفیتی از واقع دارد و در اصول عملیه این کاشفیت نیست ولی همه‌ی حرف‌ها اینجاست که آیا شارع خبر واحد را به عنوان آنّه کاشف عن الواقع حجّت قرار داد یا این را در حجّت لحاظ نکرده؟ می‌دیدم مرحوم آقای بروجردی هم این نظر را دارد که معتقد است به اینکه اصل و اماره در ملاک حجّیت فرق نمی‌کند. وقتی دست ما از واقع کوتاه است شارع می‌گوید گاهی در مواردی به این باید عمل کنیم و در مواردی هم به آن عمل کنیم. بحث تقدیم و تأخیر را هم نداریم.

به نظر ما چه قائل به طریقت، جعل حکم مماثل، جعل مؤدّی، سببیت اشعری، سببیت معتزلی، سببیت امامی که همان مصلحت سلوکیه‌ی مرحوم شیخ است فرقی ندارد و باید برخلاف مشهور قائل به اجزاء بشویم. البته این نکته را هم عرض کنم در میان قدما حتی شبهه‌ی اجماع بر اجزاء وجود دارد. این بحث عدم اجزاء از چیزهایی است که متأخرین بیشتر مطرح کردند و متأخرین آمدند اصل و اماره درست کردند.

مثل آخوند در اصول قائل به اجزاء ولی در امارات قائل به عدم اجزاء شدند. ولی متقدمین فرقی نگذاشته و می‌گویند اگر کسی حجّت داشت و طبق آن عمل کرد کفایت می‌کند. بحث اجزاء فروع متعددی دارد مثل اینکه کسی مقلد مجتهدی بوده و تسبیحات اربعه در نماز را یکبار می‌گفته و ده سال هم اینطوری نماز خوانده. اما یا نظر مجتهد عوض شد یا مقلد تقلیدش را به دیگری برگرداند که دیگری می‌گوید نه، باید سه بار خوانده شود. آیا تمام این نمازهای گذشته را باید اعاده کند؟!

قدما و متقدمین اگر نگوییم اجماعاً، غالباً مسئله‌ی اجزاء را قائل بودند ولی در بین متأخرین مسئله‌ی عدم اجزاء مطرح است. ما در مباحث اصولمان نظریه قدما را اختیار کردیم و قائل به اجزاء شدیم. ما این نکته را روشن کردیم که این مسئله مربوط به بحث اجزاء است. به نظر ما فرمایش آقای حکیم و آقای خوئی تمام نبود. بحث تخیل اینجا نیست بلکه وجود یک حجت مطرح است.

کلامی از مرحوم خوئی و بررسی آن

نکته‌ای در فرمایشات مرحوم آقای خوئی مطرح شده این را هم ذکر کنیم؛ ایشان می‌فرماید اماره‌ای که در موضوعات جاری

است هم از بحث أجزاء خارج است. مثلاً اگر بینه بگوید این آب است و بعد انکشف که این خمر است این هم از بحث أجزاء خارج است؛ برای اینکه بحث حدوث مصلحت در اماره برای احکام اعتباریه معنا دارد یعنی واقع یک چیزی است و روایت می‌گوید اگر مخالف با واقع شد سبب برای حدوث مصلحت می‌شود. اما در موضوعات نمی‌توانیم این حرف را بزنیم. اگر بینه گفت این آب است و بعد کشف خلاف شد نمی‌توانیم بگوییم انقلاب در واقع ایجاد کرده، نمی‌شود بگوییم اگر مصلحت واقع از بین رفت جبران می‌شود. به تعبیر دیگر، تصویب و مصوبه بودن در احکام معنا دارد اما مصوبه بودن در موضوعات معنا ندارد. لذا ایشان روی این جهت می‌فرمایند اگر بینه‌ای قائم شد بر اینکه این مسافت است و بعد معلوم شد مسافت نیست از این جهت از بحث أجزاء خارج است.

به نظر ما این مطلب درستی است. البته روی این مبنا که در باب سببیت قائل به اجزا شویم که آقای خوئی و آخوند به این مبنا قائل هستند. ولی روی مبنای ما که در بحث اجزا می‌گوییم، باز این هم درست نیست، ما می‌گوییم اگر کسی حجت داشت کفایت می‌کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

- [1] □ تحرير الوسيلة، ج1، ص: 249: مسألة 7 لو اعتقد كونه مسافة فقصر ثم ظهر عدمها وجبت الإعادة، و لو اعتقد عدم كونه مسافة فأتى ثم ظهر كونه مسافة وجبت الإعادة في الوقت على الأقوى و في خارجه على الأحوط.
- [2] □ العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 114: مسألة 9 لو اعتقد كونه مسافة فقصر ثم ظهر عدمها وجبت الإعادة و كذا لو اعتقد عدم كونه مسافة فأتى ثم ظهر كونه مسافة فإنه يجب عليه الإعادة.
- [3] □ العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص: 161 و 162: مسألة 3 لو صلى المسافر بعد تحقق شرائط القصر تماماً فإما أن يكون عالماً بالحكم و الموضوع أو جاهلاً بهما أو بأحدهما أو ناسياً فإن كان عالماً بالحكم و الموضوع عامداً في غير الأماكن الأربعة بطلت صلاته و وجب عليه الإعادة في الوقت و القضاء في خارجه و إن كان جاهلاً بأصل الحكم و إن حكم المسافر التقصير لم يجب عليه الإعادة فضلاً عن القضاء و إما إن كان عالماً بأصل الحكم و جاهلاً ببعض الخصوصيات مثل أن السفر إلى أربعة فراسخ مع قصد الرجوع يوجب القصر أو أن المسافة ثمانية أو أن كثير السفر إذا أقام في بلده أو غيره عشرة أيام يقصر في السفر الأول أو أن العاصي بسفره إذا رجع إلى الطاعة يقصر و نحو ذلك و أتى وجب عليه الإعادة في الوقت و القضاء في خارجه و كذا إذا كان عالماً بالحكم جاهلاً بالموضوع كما إذا تخيل عدم كون مقصده مسافة مع كونه مسافة فإنه لو أتى وجب عليه الإعادة أو القضاء و أما إذا كان ناسياً لسفره أو أن حكم السفر القصر فأتى فإن تذكر في الوقت وجب عليه الإعادة و إن لم يعد وجب عليه القضاء في خارج الوقت و إن تذكر بعد الخروج الوقت لا يجب عليه القضاء و أما إذا لم يكن ناسياً للسفر و لا لحكمه و مع ذلك أتى صلاته ناسياً وجب عليه الإعادة و القضاء.
- [4] □ مستمسك العروة الوثقى، ج8، ص: 21: ... لما عرفت من عدم اعتبار الجزم بالنية لعدم الدليل على الاجزاء بموافقة الأمر الظاهري، فضلاً عن الأمر الخيالي الخطئي ...
- [5] □ موسوعة الإمام الخوئي، ج20، ص: 37: إذ لا دليل على اجزاء الأمر الخيالي الخطأي عن الواقع ...
- [6] □ كفاية الأصول (طبع آل البيت)، ص: 88: تذنيبان: الأول [الاجزاء في القطع بالأمر خطأ]: لا ينبغي توهم الاجزاء في القطع بالأمر في صورة الخطأ ...